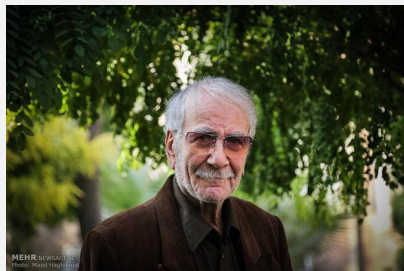


انسان در دنیای امروز، ناطق حیوان شده است

ابراهیمی دینانی گفت: نیچه می گوید انسان تا به حال «حیوان ناطق» بوده است ولی در دنیای امروز انسان، «ناطق حیوان» شده است. می‌خواهد بگوید انسان عقلانیت خودش را صرف حیوانیت خودش کرده است.



ابراهیمی دینانی گفت: نیچه می گوید انسان تا به حال «حیوان ناطق» بوده است ولی در دنیای امروز انسان، «ناطق حیوان» شده است. می‌خواهد بگوید انسان عقلانیت خودش را صرف حیوانیت خودش کرده است.

به گزارش خبرنگار مهر، شب گذشته بیست و نهم بهمن ماه، غلامحسین ابراهیمی دینانی، چهره ماندگار فلسفه و عضو انجمن حکمت و فلسفه ایران در برنامه معرفت که از شبکه چهار سیما پخش می‌شد، در تفسیر «ناطق حیوان» نیچه، هر آدمی استعداد عاقل بودن را داراست. انسان بر حسب ذات، عاقل به دنیا می‌آید، اما آیا هر عاقلی راه را می‌جوید و به مقصد می‌رسد یا برخی از آدم‌ها عاقل، پایشان در گل فرومی‌ماند؟ آن گلی که پای عاقل در آن فرو می‌رود و به آسانی نمی‌تواند پای خود را از آن گِل درآورد، گل «ناطق حیوان» است. گِل شهوات کم نیست، خواسته‌های انسان چند رنگ است. نفسانیات، امور دنیوی، امور مادی، امور مبتذل، امور زودگذر، یکی، دو تا نیست.

وی افزود: شخص عاقل از چه معبری باید عبور کند؟ از یک گلی به نام شهوات و نفسانیات و خواسته‌ها، پایش در این گِل فرو می‌رود و پا را از این وادی شل و ول و از این وادی آشفته شهوات و متراکم بودن و متنازع بودن، بیرون آوردن کار آسانی نیست. چه بسا، آدمی که عقل عادی دارد، در حد معقول و معمول، اما اگر پایش به شهوات رفت و در خواسته‌های رنگارنگ گرفتار شد، چه بسا نتواند از این وادی گِل، پای خود را بیرون بکشد.

دینانی تصریح کرد: حتی پیغمبران نیز این مراحل را دارند، چه برسد به انسان‌های عادی. همه انسان‌ها که به کره زمین پامی‌گذارند باید از مسیر نفسانیات، امور مبتذل و روزمره و شهوات رنگارنگ و سرگردان بودن بگذرند. اگر از این مسیر به سلامت درآمد، آن وقت از دریای وجود خودش، به آسانی عبور می‌کند، از خود به خویش می‌رود.

عضو انجمن فلسفه و حکمت ایران درباره زمان گفت: در زمان و مکان بودن یک امتحان است. ما از عالم مجردات به عالم زمان و مکان آمده‌ایم. عبور از مکان آسان نیست، بیابان است، عبور از زمان هم آسان نیست، حالا اینکه ما در زمان باید عبور کنیم یا زمان از ما عبور می‌کند، بحث دیگری است. هر دوی آنها می‌تواند درست باشد. زمان از روی ما عبور می‌کند ولی وقتی زمان از روی ما عبور می‌کند، ما را هم باخودش می‌برد. ما با زمان عبور می‌کنیم.

دینانی ادامه داد: بعضی‌ها گفته‌اند که زمان مثل یک چاقو است، خاصیت کارد این است که قطع می‌کند و می‌برد. زمان وقتی می‌گذرد، می‌گسلد، یعنی گذشته را پشت سر می‌گذارد، هر چه که در آینده می‌آید در گذشته نیست. آینده را بریدن و به گذشته سپردن است، مثل تیغی است که مرتب آینده را می‌برد و تحویل گذشته می‌دهد. این یک تشبیه و تشبیه بدی هم نیست، ولی حکیم دیگری می‌گوید می‌شود با یک نظر دیگر هم دید و از این تشبیه صرف نظر کرد؛ زمان را به جای اینکه به کارد تیز تشبیه کنیم که مرتب می‌برد، می‌توانیم آن را به زین اسب تشبیه کنیم. این اسب وقتی سوارش می‌شود چه خاصیتی دارد؟ اسب می‌رود. اسب شما را می‌برد و به مقصد می‌رساند. وقتی سوار بر زین اسب تربیت شده سوار شوید، به آسانی و به سرعت به مقصد می‌رسید.

این استاد دانشگاه در ادامه گفت: هیچ اسبی و هیچ تندروی به تندروی اسب زمان نمی‌رسد. حالا آیا زمان را به تیغ برنده و قطع کننده تشبیه کنیم یا به زین اسب رونده تشبیه کنیم؟ هر دوی آنها به نظر من درست است. اگر چنانچه درست و متعالی بخواهیم فکر کنیم، زین اسب درست است و اگر منقطع بخواهیم ببینیم تیغ و کارد درست است. این نظر وصل و فصل است. اگر با نگاه انفصالی نگاه کنیم، تیغ برنده درست است، اگر با نگاه اتصالی نگاه کنیم زین اسب درست است. این خاصیت خود زمان است. زمان یک خاصیت شگفت‌انگیزی دارد که هم وصل است و هم فصل است.

معمولا وصل و فصل با هم متقابلند، اتصال که انفصال نیست! انفصال هم اتصال نیست. گسستگی و پیوستگی دو چیز است. تقابل با هم دارند، چیزی که گسسته است پیوسته نیست و چیزی که پیوسته است گسسته نیست.

دینانی افزود: زمان، پدیده‌ای است که در حین فصل، وصل است و در عین وصل، فصل است. در عین انفصال، اتصال است و در عین اتصال، انفصال است. پیوسته‌ای است که بریده هم هست. باید به دو چشم به زمان نگاه کنیم. حالا زمان را اگر عرضش را بدانیم و به مافوق زمان پیش برویم آن جنبه انفصال دارد و انفصالش به زودی در انسان ظاهر می‌شود، یعنی انفصال است. مقاطع عمر آدمی، طفولیت، نوجوانی، جوانی، میانسالی، پیری و مردن، انفصال زمان است. هر لحظه انفصال است. ولی ما در یک مقطعی، انفصال را بیشتر می‌بینیم والا اگر دقیق‌تر ببینیم هر لحظه انفصال است و هر لحظه اتصال.

چهره ماندگار فلسفه در ادامه گفت: آدمهای پوزیتیویست می‌زنند؛ پرسند فرازمان چیست و کجاست؟ آدم‌های پوزیتیویست مسلک، می‌زنند؛ گویند ما فرازمان را نمی‌زنیم؛ فهمیم. از محسوس به معقول رفتن، در زمان رفتن است یا در فرازمان رفتن؟ اگر انسانی بتواند از احساس و حس، خیال و وهم، به عالم عقل برود ولی در زمان هست. اما حرکت معنوی، حرکت عقلانی به طور کلی حرکت الهی به سوی حق تعالی لزوما زمانی نیست، تحت تاثیر زمان هست ولی در زمان صورت نمی‌گیرد. گاهی ممکن است یک انسان با یک نگاه عقلانی، در یک لحظه کار صد سال راه را انجام دهد. می‌زنند؛ شود یا نمی‌زنند؛ شود؟ یک نگاه ممکن است به اندازه ازل و ابد معنا داشته باشد. می‌زنند؛ شود یا نمی‌زنند؛ شود؟ این فرازمان است. اگر انسانی از این حرکت فرازمانی آگاه باشد و بشناسد تعالی پیدا می‌کند و این همانی است که سنایی به آن اشاره کرده است. از خود به خویشتن رفتن.

دینانی افزود: از خود به خویشتن رفتن، در افراد است. شما با جمعیت نمی‌توانی به خویشتن بروی. تفرد است و شخصی. از خود به خویشتن رفتن جمعی نیست. خودت باید تصمیم بگیری و خودت باید پیش بروی. شما وقتی تصمیم می‌گیری، شما برای خودت تصمیم می‌گیری یا دیگران برای شما تصمیم می‌گیرند؟ حالا اگر دیگران در تصمیم به شما کمک کنند وقتی برای شما تصمیم می‌گیرند، سرانجام تصمیم آنها را، شما باید تصمیم بگیرید که قبول کنید تصمیم آنها را. پس در تصمیم گرفتن منفرد هستید، از خود به خویشتن رفتن افراد است. از خود به خویشتن رفتن همان است که سنایی می‌زنند؛ گویند. از خود به خویش برو. خودت باید این راه را طی کنی. کس دیگری قدم تو را بر نمی‌دارد و خودت باید قدم برداری. با دست خودت باید کار کنی، با پای خودت باید قدم برداری، با دست خودت باید عمل انجام دهی، با بال خودت باید پرواز کنی. با اندیشه خودت بیندیشی، اما بیندیشی. عیب ندارد که از اندیشه دیگران استفاده کنی، اما اندیشه‌های دیگران را می‌اندیشی یا تقلید می‌کنی؟ اندیشه دیگران را با اندیشه خود می‌اندیشی یا عاریه می‌گیری؟ اندیشه دیگران را بگیر، هر چه می‌توانی کتاب بخوان، هیچ مانعی ندارد اما آن اندیشه‌ها را بیندیش و از خود به خویشتن پرواز کن و با پای خودت راه برو.

وی در ادامه گفت: اسب و حیوان چهار پا دارند، روی زمین است و زمین چسبندگی‌اش بیشتر است. اما پرندگان دو بال دارند، هوا لطیف تر است یا زمین؟ بنابراین دو بال کافی است. اما زمین ثقیل است و باید با چهار پا راه رفت. عجیب این است که همه حیوانات روی زمین چهار پا دارند، انسان هم حیوان ناطق است اما دو پا دارد، در بین همه حیوانات کدام حیوان دو پاست؟ انسان. چرا دوبا دارد؟ برای اینکه ناطق بودنش را جبران می‌کند. اگر انسان ناطق نبود، دوبا داشت یا چهار پا؟ اگر ناطقیت را خداوند از انسان می‌گرفت همان چهار پا را داشت، ولی چون ناطقیت را به او داده همان دو پا برای او کافی است یعنی کمتر زمینی باش. توجه کنید. انسان زمینی است با چهار پا باید حرکت کند. انسان با ناطقیتش آسمانی است، همان دو پا برایش کافیست.

دینانی در خاتمه اظهار داشت: البته متاسفانه انسان را از قدیم، حکمای خسروانی، حکمای یونانی به حیوان ناطق تعریف کرده‌اند. به نظر من هم بهترین تعریف، هنوز همین است. انسان خصلت حیوانی دارد، اما ناطقیتی دارد که با ناطقیتش اوج می‌گیرد. از عالم مکان و زمان فراتر می‌رود. حالا امروز، حیوان اقتصادی، حیوان شاعر، خیلی چیزها تعریف کرده‌اند. این‌ها درست است. همه اینها بر می‌گردد به ناطق بودن. ناطق یعنی عاقل. انسان چرا صنعتگر است، چرا اقتصادی است؟ برای این که عاقل است. پس بهتر همان حیوان ناطق است. تا به حال این طور گفته‌اند ولی این اندیشمند عجیب و غریب آلمانی، نیچه، حرف تازه‌ای زده است. می‌گوید انسان تا به حال حیوان ناطق بوده است ولی در دنیای امروز انسان، ناطق حیوان شده است. چه می‌خواهد بگوید؟ می‌خواهد بگوید انسان عقلانیت خودش را صرف حیوانیت خودش کرده است. حیوانیت را در خدمت انسانیت قرار بدهیم یا انسانیت را خدمت حیوانیت قرار بدهیم؟ متاسفانه امروزه ناطقیت را در خدمت حیوانیت به کار می‌زنند، وارونه شده است و این مشکل است.